

شکاف‌های نوین سیاسی در جوامع اروپایی

سید محمد طباطبایی*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی

tabasm234@yahoo.fr

تاریخ تصویب: ۹۲/۲/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۱/۹/۱۱

فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۲، صص ۲۱۹-۱۸۹.

چکیده

سیر تکامل جوامع بشری با شکل‌گیری شکاف‌های سیاسی همراه بوده‌است. پیدایش نظام دولت - ملت و پیشرفت آن، عامل گسترش و نهادینه شدن شکاف‌های سیاسی به اشکال مختلف و ابعاد گوناگون آن بوده‌است. شکاف‌هایی که در صورت دوام و پایداری، باعث ایجاد رقابت‌ها و تقسیمات سیاسی در جوامع مختلف شده و از نقش تاثیرگذار در سرنوشت سیاسی دولت‌ها برخوردار هستند. در واقع رفتارهای سیاسی و رقابت‌های انتخاباتی برگرفته از انواع شکاف‌های فعال، در ظرف زمان‌های مختلف در نظام‌های سیاسی گوناگون، متنوع و متفاوت است. بنابراین، شکاف‌های سیاسی یکی از مباحث مهم علم سیاست و معضلات عمده دولت‌ها است. روند مدرنیزاسیون و دموکراتیزاسیون با ظهور شکاف‌های نوینی همراه است که شناسایی و مطالعه آنها برای حفظ ثبات و تعادل سیاسی و گسترش جامعه مدنی ضروری می‌باشد. پرسش اصلی این مقاله این است که شکاف‌های سنتی اروپایی کماکان از قابلیت تاثیرگذاری بر روی رفتارها و کنش‌های سیاسی برخوردار است؟ با توجه به پویایی جوامع بشری و حاکمیت الگوهای پلورالیستی در رژیم‌های مردم‌سالار اروپایی، همواره شاهد پیدایش و رشد تعارضات و شکاف‌های جدیدی می‌باشیم که از قابلیت سیاسی شدن و تاثیرگذاری بر ساختارهای سیاسی برخوردار هستند. بنابراین، در این مقاله هدف بررسی شکاف‌های جدیدی است که در دوره پساجنگ سرد، با قابلیت بالای تاثیرگذاری به‌عنوان شکاف‌های فعال سیاسی در جوامع اروپایی آشکار شدند.

واژه‌های کلیدی: شکاف سیاسی، شکاف‌های فعال، راست کلاسیک، چپ

کلاسیک، انقلاب خاموش، شک‌گرایی

مقدمه

بررسی تضادها، تعارضات و شکاف‌های مختلف اجتماعی در جوامع بشری از آنجایی حائز اهمیت است که در صورت دوام و پایداری و در نتیجه فعال بودن، تمامی آنها از قابلیت تبدیل شدن به شکافی سیاسی برخوردار هستند. در این صورت، شناسایی و مطالعه شکاف‌های فعال به منظور تجزیه و تحلیل نظام‌های سیاسی، ضروری است. اعتقاد بر این است که شکاف‌های فعال سیاسی، بر روی ساختار و رفتار سیاسی جوامع مختلف تاثیرگذار است. البته این شکاف‌ها از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است. ممکن است شکافی در یک جامعه از نظر سیاسی خفته و غیرفعال باشد، یعنی آن‌که آگاهی سیاسی و سازمان‌دهی و عمل سیاسی بر پایه آن صورت نگرفته باشد. شکاف اجتماعی وقتی فعال می‌شود که بر پایه آن گروه‌بندی‌ها و عمل و آگاهی سیاسی تکوین یابد. (بشیریه، ۱۳۸۱: ۹۹) در این شرایط، شکاف‌های سیاسی به منزله خطوط انشقاقی بوده که باعث ایجاد تقسیمات، جدایی‌ها و تقابلات در جوامع سیاسی می‌شوند. بدین ترتیب، رفتارهای سیاسی و رقابت‌های انتخاباتی در صحنه تعاملات داخلی دولت‌ها براساس وجود شکاف‌های مختلف، قابل تفسیر و تحلیل می‌باشند. نکته حائز اهمیت در مطالعه سیستم‌های سیاسی، بررسی شکل، نوع و میزان تاثیرگذاری شکاف‌ها بر روی ساختار دولت‌ها است. بنابراین، بررسی نحوه تبدیل شکاف‌های مختلف اجتماعی به شکافی سیاسی و نحوه تاثیرگذاری بر روی رفتارهای سیاسی، از موضوعات مهم علم سیاست است. در جوامع پیشرفته امروزی، بررسی تغییر و تحولات شکاف‌های سیاسی با مبحث ثبات سیاسی پیوند خورده است. حتی بسیاری از مباحث آینده‌نگری



درباره رژیم‌های سیاسی، براساس مطالعه بر روی شکاف‌های فعال^۱ و غیرفعال^۲ و خاموش قابل توجه است. البته شکاف‌های مختلف بسته به ماهیت، شکل و نوع آنها هنگامی از قابلیت تاثیرگذاری برخوردار می‌باشند که تبدیل به شکافی فعال شده باشند. در این صورت است که شکاف‌های فعال رنگ و لعابی سیاسی به خود گرفته و تعیین‌کننده رفتارها و عمل سیاسی و حتی سرنوشت و آینده سیاسی دولت‌ها می‌شود. با توجه به ساختارهای اجتماعی و قواعد بازی در نظام‌های مختلف سیاسی، شکاف‌های فعال که به شکافی سیاسی تبدیل شده‌اند، به گروه‌های مختلف و سازمان‌ها و احزاب سیاسی شکل می‌دهند. (طباطبایی، ۱۳۸۳: ۱۲۴-۱۲۲)

همان‌طور که در تعریف آمده است، شکاف‌های سیاسی به‌منزله خطوط انشقاق و جدایی در جوامع مختلف بوده که به رفتارها و گرایش‌های سیاسی شهروندان شکل می‌دهند. در واقع، صحبت بر این است که خصلت‌ها و جایگاه‌های اجتماعی افراد که برگرفته از وابستگی‌های اجتماعی، اقتصادی، طبقاتی، فرهنگی، مذهبی، اقلیمی، قومی و ایدئولوژیک آنها است، در نحوه مشارکت سیاسی، آرای انتخاباتی و حتی شکل‌گیری احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار نقش دارند. بدین ترتیب، باید بگوییم که «تمامی جوامع از مدارهای مغایرت‌آمیزی انباشته شده که به واسطه انتقال تقابلات و تضادهای اجتماعی به میدان سیاست، به جاگیری افراد و موضع‌یابی نیروهای سیاسی شکل می‌دهد». (Meny & Surel, 2009: 33)

در جوامع اروپایی نیز، شکاف‌های سیاسی با ریشه‌ها و ابعاد مختلف آن در حیات سیاسی قاره کهن همواره نقش داشته‌است. با توجه به گسترش الگوهای پلورالیستی در اروپا، پیش‌تر و با شتابی بیشتر از سایر جوامع بشری، شاهد سیاسی شدن شکاف‌های اجتماعی مختلف و تاثیرگذاری آن بر روی فرایندهای سیاسی و حکومتی می‌باشیم. به‌طور پیوسته، همراه با رشد جوامع اروپایی و همگام با دینامیسم‌های اجتماعی و اقتصادی حاکم بر اروپا، شاهد تحول شکاف‌های سیاسی کهنه و جایگزینی آن توسط شکاف‌های فعال نوینی هستیم. بر این اساس، این پرسش پیش می‌آید که شکاف‌های سنتی اروپایی کماکان از جایگاه و ظرفیت‌های

1. Active Cleavage
2. Passive Cleavage

تاثیرگذاری خود بر روی جریان‌های سیاسی و حزبی برخوردارند؟ در پاسخ، ادعای مقاله حاضر بر این نکته قرار گرفته که شکاف‌های سیاسی اروپایی، متناسب با تحولات سیاسی و اجتماعی در حال تغییر و تحول بوده، از فعالیت آنها کاسته و یا خاموش شده و توسط شکاف‌های فعال جدیدی جایگزین می‌شوند؛ به‌ویژه از فردای جنگ سرد، شاهد پیدایش و رشد تضادها، تعارضات و خطوط جدایی جدیدی هستیم که به‌عنوان شکاف‌های فعال سیاسی، به ساختارها و بازی‌های سیاسی و حزبی اروپایی شکل می‌دهند.

۱. دینامیسم‌های اجتماعی - اقتصادی و شکاف‌های سیاسی اروپایی

از فردای انقلاب‌های صنعتی و ملی و هم‌زمان با تحول مفهوم دولت، در اروپا شکاف‌های اجتماعی - سیاسی مختلفی پدیدار شدند. پیدایش دولت‌های مدرن امروزی و شکل‌گیری رژیم‌های نمایندگی، محصول تحولات نوین در مسیر دموکراتیزاسیون و مدرنیزاسیون جوامع غربی بوده‌است. در این شرایط، انطباق فضای سیاسی با دینامیسم‌های اجتماعی و اقتصادی، باعث نهادینه‌سازی رقابت‌های سیاسی و ساختارسازی سلیقه‌های فردی، پیرامون خطوط جدایی و انشقاقی شده است که به شکاف‌های اجتماعی - سیاسی در دولت‌ها شکل می‌دهد. در واقع پیشرفت فرایند پلورالیسم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در غرب، نه تنها باعث توسعه و رشد نظام‌های کثرت‌گرای لیبرال دموکراسی شده، بلکه همراه با آن، صف‌بندی‌های مخالفی را پدیدآورده که جایگاه افراد و گروه‌های سیاسی را از هم تفکیک می‌سازد. در چنین شرایطی، تعارضات اجتماعی (شکاف‌های اجتماعی)، به میدان رقابت‌های سیاسی (شکاف‌های سیاسی) وارد می‌شوند.

در جوامع مردم‌سالار، فعال شدن شکاف‌های اجتماعی مختلف و سیاسی شدن آنها با توجه به قانونی بودن نسبی گروه‌ها و مشروعیت اپوزیسیون و در نتیجه گردش پیوسته قدرت، ولو به شکل ظاهری آن،^(۱) شکل مسالمت‌آمیزی به خود گرفته و حتی باعث قوام نسبی نظام‌های سیاسی می‌شود. البته در بسیاری از مواقع، عدم مهار و سامان‌دهی شکاف‌های سیاسی می‌تواند عواقب ناخوشایندی را برای جوامع اروپایی به دنبال داشته باشد. در تاریخ قاره کهن، شاهد مجموعه وسیعی از

تقابل‌ها و تعارض‌ها میان اشراف - عوام، شهری - روستایی، بورژوا - پرولتاریا، متن - حاشیه، کاتولیک‌ها - پروتستان‌ها، مذهبیون - لائیک‌ها و غیره بودیم که هریک از آنها سالیان متمادی حیات سیاسی جوامع اروپایی را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود؛ اما علی‌رغم آن، با توسعه نظام کثرت‌گرای لیبرال دموکراسی و رشد جامعه مدنی در غالب رژیم‌های سیاسی اروپایی، بسیاری از این شکاف‌ها به تدریج غیرفعال و خاموش شده یا آنکه شکاف‌های فعال به‌صورت تثبیت شده یا به تعبیری منجمد^(۲) نگهداری می‌شوند، بدون آن‌که بتوانند مخل نظم و ثبات سیاسی در جوامع اروپایی باشند.

۲. شکاف‌های جدید سیاسی در اروپا

یکی از عمیق‌ترین و اثرگذارترین شکاف‌های اجتماعی - سیاسی در اروپا، تضادهای طبقاتی و مذهبی بوده است که به‌صورت شکافی فعال و حاکم بر روی جوامع اروپایی و حیات سیاسی آنها تاثیرگذار بوده است.^(۳) شکاف طبقاتی یکی از گسترده‌ترین شکاف‌های اروپایی بوده که در برگیرنده مجموعه وسیعی از تقابل‌ها و تعارضات میان اشراف - عوام، شهری - روستایی، بورژوا - پرولتاریا و حتی متن - حاشیه، با درجات و ابعاد مختلف بوده است. در واقع، متعاقب انقلابات صنعتی و ملی، با هویت یافتن قشر صاحب اکثریت اما بی‌طبقه رعیت و تضعیف طبقه ممتاز و حاکم اشراف (آریستوکرات) در اروپا، تضاد و تقابل میان این دو دشمن جدید، زمینه را برای پیدایش شکاف طبقاتی فراهم می‌سازد. همچنین، از فردای رنسانس، با تضعیف حاکمیت کلیسای کاتولیک - رومن متعاقب پیدایش جریان‌های مذهبی اعتراض‌آمیز موسوم به پروتستانتیسم، مخاصمات و جنگ‌های مذهبی در اروپا گسترش می‌یابد. پس از آن با ترویج اندیشه‌ها و مکاتب زمینی که با رقابت با کلیسا داعیه هدایت و سعادت بشریت را داشتند، و از همه مهم‌تر پیدایش جریان‌های سکولار که خواستار جدایی دین و سیاست می‌باشند، شکاف‌های مذهبی با موج جدیدی از تعارضات میان لائیک‌ها و مذهبیون ابعاد گسترده‌تری به‌خود می‌گیرد. بدین ترتیب، طبقه و مذهب از جایگاهی مهم در تاریخ جدید اروپا برخوردار بوده و عاملی اساسی برای شکل‌دهی به تقسیمات سیاسی در قاره کهن بوده‌اند. بر این

اساس، آلن لانسولو معتقد است «طبقه و مذهب از تمامی شکاف‌های موجود در کشورهای اروپایی تبعیض‌آورتر و در نتیجه تاثیرگذارتر است». (Lancelot, 1985)

۳. راست و چپ اروپایی: دو گرایش سیاسی رقیب و متضاد

درحقیقت، در هر کشور اروپایی شاهد پیدایش اشکالی خاص ولیکن مشابه و مشترک از صف‌بندی میان خطوط انشقاق حاصل از شکاف‌های طبقاتی و مذهبی هستیم. نهادینه شدن شکاف‌های مذکور در قالب ایدئولوژی‌های رقیب و پیدایش نیروهای سیاسی وابسته به هریک از آنها، باعث به‌وجود آمدن دو گرایش عمده سیاسی رقیب و متضاد با عنوان کلاسیک راست و چپ است. در واقع، تقابل میان راست و چپ آنچنان بر حیات سیاسی جوامع و دولت‌های اروپایی سایه انداخته است که سایر شکاف‌های سیاسی و حتی شکاف‌های جدید اروپایی نیز بر مبنای آن تعریف می‌شود.^(۴) ریچارد ساکوا و آن استیونز در کتاب «اروپای معاصر» خود، تقابل میان دو گرایش راست و چپ را شکافی سیاسی دانسته که حاصلجمع شکاف‌های اجتماعی مختلف از جمله طبقاتی و مذهبی است. از نظر آنها طبقه و مذهب به‌طور ذاتی دارای قابلیت جهت‌دهی به تقابلات و تضادهای مختلف در قالب شکاف سیاسی راست و چپ است. (Sakwa & Stevens, 2000: 89) هرچند که شکاف‌های دیگر اروپایی نیز مانند شکاف سرزمینی و اقلیمی پس از (به خود) گرفتن رنگ و لعابی ایدئولوژیک، در قالب تقابل راست و چپ هویت می‌یابد.

بنابراین، دو طیف گسترده چپ و راست اروپایی دربرگیرنده ایدئولوژی‌های حامی، احزاب و گروه‌های سیاسی مختلف است. به عبارتی دیگر، در رژیم‌های سیاسی پلورالیستی اروپایی، تقابل میان راست و چپ است که به گرایش‌ها و جریان‌های سیاسی مختلف، هویتی ساختاری می‌بخشد. (Quermonne, 2006: 246) بدین ترتیب، ساختار رفتارهای سیاسی و مشارکت‌های انتخاباتی در قالب گسترده چپ و راست جای می‌گیرد. همان‌گونه که سیاست‌های داخلی و خارجی دولت‌های اروپایی نیز در چهارچوب شکاف چپ و راست قابل تجزیه و تحلیل می‌باشد. حاصل جمع شکاف‌های مختلف اجتماعی اروپایی که در قالب شکاف

چپ و راست^۱ نهادینه شده‌اند، در تقابل میان دو گرایش عمده سیاسی و رقیب در قالب احزاب کارگری و محافظه‌کار^۲ یا همان احزاب سوسیالیستی و سرمایه‌داری^۳ جای می‌گیرند. بدین ترتیب، پولاریزاسیون دو جناح سنتی چپ و راست در تقابل طبقات پایین اجتماعی (کارگر و رعیت سابق) در برابر طبقات بالا (اشراف و ثروتمندان)، لائیک‌ها در مقابل مذهبیون و حتی اقلیت‌های قومی - نژادی - اقلیمی در مقابل اکثریت ملی هویت پیدا می‌کند. بنابراین، به‌طور معمول طیف گسترده‌ای از خانواده‌های احزاب و گروه‌های کارگری، سوسیالیستی، کمونیستی، لیبرالیستی و حتی رادیکالیستی به همراه احزاب جدایی طلب، منطقه‌گرا و اکولوژیست، در کنار طرفداران جدایی دین از سیاست به چپ اروپایی شکل می‌دهند. همان‌طور که در مقابل آن، احزاب محافظه‌کار، سرمایه‌داری، مذهبی، ملی و ناسیونالیستی افراطی، بنیان‌گذاران جناح راست اروپایی هستند.



اگرچه طبقات اجتماعی و گرایش‌های مذهبی و تا حدودی رفتارهای ناسیونالیستی به بنیان‌های ایدئولوژیکی راست و چپ اروپایی شکل می‌دهند، اما آرمان‌ها و باورهای گسترده‌تری در خط تقابل میان دو طیف سنتی و کلاسیک اروپایی جای

1. Right- Left Cleavage
2. Labor- Conservatism Cleavage
3. Capitalist- Socialist Cleavage

می‌گیرند. بنابراین در تعریف کلی‌تر، جناح چپ را ترقی‌خواه^۱ و ضدسرمایه‌داری، ضداستعماری، ضدمذهبی و ضدنژادپرستی دانسته که علاقه‌مند به گسترش آزادی‌های مختلف (عقیدتی، حقوقی، مذهبی و حتی جنسی) و تحمیل تساوی‌های گوناگون (نژادی، جنسیتی، طبقاتی) است؛ در حالی که راست به دنبال حفظ وضع موجود و نظم حاکم، براساس گرایش‌های اقتدارگرایانه و سلسله‌مراتبانه می‌باشد، زیرا هرگونه تغییرات بنیادین را برهم‌زننده امنیت و ثبات در جوامع می‌داند. (Quermonne, 2006: 248)

به‌طور خلاصه و بنابر ادبیات فرانسوا گوگل، فیلسوف شهیر فرانسوی، راست، حزب نظم^۲ و چپ، حزب حرکت^۳ (جنبش) است.^(۵) در حالی که جهت‌گیری مطلوب نظم در هرگونه مقاومت در مقابل تغییر تعریف می‌شود، تمایل و گرایش حرکت در وضعیتی مابین اصلاحات و انقلاب در نوسان است. (Goguel, 1964: 29) با وجود آن، هیچ‌گاه نمی‌توانیم بگوییم که رفتارهای سیاسی وابسته به طیف راست همگن بوده، کما آنکه آگاهی و عمل سیاسی منبعث از چپ نیز کاملاً نامتجانس است. به‌طور کلی جناح راست در اروپا، در بازه‌های زمانی گوناگون و دولت‌های ملی مختلف همواره سه گرایش زیر را از خود بروز می‌دهد (Rémond, 2005: ۱) راست مشروعیت‌خواه، که به‌ویژه در هنگام بروز بحران‌های سیاسی و تمایل به تغییر رژیم عمل می‌کند. در این حالت، راست یک جریان واکنش‌گرا است که به آن در مواقعی راست ضدانقلاب نیز می‌گویند؛^(۲) راست لیبرال، که در چهارچوب ارزش‌ها و اصول دموکراتیک، به سطحی از اصلاحات بطنی اعتقاد دارد که به آن راست معتدل نیز می‌گویند؛ و^(۳) راست اقتدارگرا که سرسخت و مقتدر است و اندیشه‌های ناسیونالیستی آن در قالب رفتارهای گوناگون همواره پابرجا باقی می‌ماند و به آن راست ملی‌گرا نیز می‌گویند.

طیف چپ نیز گرایش‌های سیاسی نامتجانسی را در زیر چتر خود جای می‌دهد (Touchard, 1977): چپ رادیکال یا اقتدارگرا، چپ اومانیست یا سوسیال و چپ



1. Progressist(e)
2. Parti de l'Ordre
3. Parti du Mouvement



میانه یا لیبرال. در جوامع مختلف اروپایی همواره شاهد نزاع میان رادیکال‌ها و سوسیال دموکرات‌هایی بودیم که همگی خود را منتسب به چپ می‌دانستند؛ همان‌گونه که در دوران جنگ سرد نیز کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها یکدیگر را محکوم می‌ساختند.^(۶) علاوه بر خط تمایز موجود میان چپ سوسیالیستی و چپ کمونیستی، باید از جریان‌های مستقل در داخل هر یک از احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات اروپایی و تضادهای درونی احزاب کمونیستی و کارگری نیز نام برد که بر دامنه‌های گرایش‌های ناهمگنی که به چپ اروپایی شکل می‌دهند، می‌افزاید.

در خصوص گرایش‌ها و احزابی که خود را علی‌الظاهر در هیچ‌یک از دو طیف راست و چپ جای نداده و به خود لقب احزاب میانه یا مرکزگرا^۱ را می‌دهند، بسیاری از عالمان و سیاست‌مداران قائل به استقلال عمل آنها نیستند. در واقع، اعتقاد بر آن است که احزاب میانه همان زائده‌های دوطیف سنتی به سمت مرکز بوده، بدون آنکه دارای ایدئولوژی و هویتی مستقل از راست و چپ کلاسیک باشند. به اعتقاد سرژ سور، اندیشمند فرانسوی، «حتی بسیار دشوار است که بتوان گرایش‌های سانتریسم را از اساس در قالب رفتارهای سیاسی جای داد» (Sur, 1983: 22) در عمل، احزاب میانه هیچ‌گاه به عنوان یک نیروی سیاسی مستقل هویت نیافته‌اند؛ در برخی موارد، سانتریسم تاکتیکی سیاسی برای سوق‌دادن چپ و راست به سمت میانه و اتخاذ سیاست‌های معتدل‌تر و نزدیک‌تر به هم از جانب دو طیف رقیب است. در مواردی دیگر، حربه‌ای در دست احزاب راست و چپ، به منظور ایجاد شکاف و اختلاف در صفوف حزب مخالف می‌باشد. با ایجاد گرایش‌های میانه، بخشی از آراء هر یک از دو طیف سنتی، جذب احزاب سانتریستی شده که چپ و راست به ناچار به ائتلاف با آن برای احراز اکثریت لازم می‌باشند.^(۷)

امروزه بدون آنکه بخواهیم به‌طور کامل وجود شکاف‌های طبقاتی و مذهبی و سایر شکاف‌های اجتماعی که منجر به شکل‌گیری راست و چپ کلاسیک در جوامع اروپایی شد را زیر سؤال ببریم، باید بپذیریم که میزان تاثیرگذاری آنها بر روی ساختار و رفتارهای سیاسی بسیار کاهش یافته است. متعاقب دو جنگ جهانی بزرگ

در اروپا، با گسترش جامعه مدنی و ایجاد طبقه‌ای متوسط که در برگیرنده اکثریت اقشار جامعه است، تنش‌های موجود میان طبقات متضاد به میزان بسیاری تعدیل شده و از فعالیت شکاف طبقاتی حتی در انگلستان نیز کاسته شده است.^(۸) همچنان‌که وضعیت جدید بین طبقاتی بسیاری از احزاب سیاسی چپ و راست که با سازماندهی نوین خود دیگر به‌طور انحصاری طبقه خاصی را مورد خطاب قرار نمی‌دهند، دلیل دیگری بر غیرفعال شدن شکاف طبقاتی است. در حقیقت، احزاب که داعیه به‌دست آوردن قدرت سیاسی را دارند، دیگر نمی‌خواهند برنامه‌های خود را به طبقه‌ای خاص محدود کرده و آرای انتخاباتی سایر طبقات اجتماعی را از دست بدهند. این موضوع، به‌ویژه در میان طیف احزاب چپ اروپا دارای مصادیق بیشتری است.^(۹) به‌همین ترتیب، با توجه به عمومیت یافتن اصل جدایی دین از سیاست و غلبه اصول لائسیته به‌عنوان زیربنای نظام‌های سیاسی اروپایی، روزبه‌روز از شدت و تاثیرگذاری شکاف‌های مذهبی در اروپا کاسته می‌شود. در این شرایط، عالمان سیاسی اعتقاد دارند که علی‌رغم نفوذ نسبی مذهب در سیاست در کشورهایمانند ایتالیا و سوئیس، اما دیگر نمی‌توان از شکاف مذهبی به‌عنوان شکافی فعال و سیاسی در جوامع اروپایی صحبت به میان آورد.^(۱۰)

در چند دهه آخر قرن بیستم، شکاف‌های جدیدی در اروپا فعال و سیاسی شده که شکاف‌های طبقاتی و مذهبی را تحت‌الشعاع خود قرار داده است. تاثیرگذاری این شکاف‌های نوین سیاسی بر روی جوامع اروپایی باعث ایجاد تحولاتی در پولاریزاسیون (قطبی شدن) چپ و راست سنتی اروپایی شده است. علی‌رغم آن، با توجه به نهادینگی و بقای دو گرایش عمده چپ و راست کلاسیک، احزاب و گروه‌های سیاسی جدید محصول شکاف‌های نوین اروپایی همراه با ایدئولوژی‌های حامی خود در طیف گسترده چپ و راست جای گرفته و بر دامنه آنها می‌افزایند. اعتقاد بر آن است که برخی از شکاف‌های قدیمی اروپایی مثل شکاف اقلیمی (سرزمینی)، بازفعال شده و از فردای انقلاب پسا-صنعتی، ارزش‌های جدید به همراه رفتارها و نیروهای سیاسی نوینی در اروپا مطرح شده که شکاف‌های تازه‌ای را به ارمغان می‌آورد؛ کما اینکه در مرحله بعدتر، شکل‌گیری اتحادیه اروپا و تحولات سیاسی و اجتماعی آن، باعث پیدایش تنش‌ها و تضادهای جدیدی در اروپا

شده که خطوط جدایی و انشقاق نوینی را به همراه می‌آورد.

۴. انقلاب پسا صنعتی و گسل‌های اجتماعی و سیاسی جدید در اروپا

بسیاری از تحقیقات و مطالعات جدید سیاسی و جامعه‌شناختی در اروپا، بر روی این نکته تاکید دارند که تحولات اجتماعی و اقتصادی نیم قرن اخیر، باعث ایجاد دگرگونی‌های بسیاری بر روی شکاف‌های سنتی اروپایی شده است؛ برخی از آنها غیرفعال شده‌اند (شکاف طبقاتی)، برخی در حالت انجماد قرار گرفته‌اند (شکاف مذهبی)، برخی از انجماد خارج شده‌اند (شکاف اقلیمی) و از همه مهم‌تر، شکاف‌های جدیدی ایجاد شده‌اند که بر روی رفتارهای سیاسی شهروندان اروپایی تاثیرگذار می‌باشند.

بر اساس مطالعات صورت گرفته در دهه ۱۹۷۰، به‌ویژه توسط رونالد اینگلهارت، ساختار شکاف‌های سنتی اروپایی به‌واسطه ظهور مجموعه‌ای از تحولاتی که برخی از آن با عنوان انقلاب پسا صنعتی نام می‌برند، دچار تحول شده و در نتیجه، تعارضات و گسل‌های اجتماعی و سیاسی جدیدی در اروپا پدیدار شده‌اند. اینگلهارت بر این اعتقاد بود که در دهه ۱۹۷۰، شاهد شکوفایی ارزش‌های نوینی هستیم که از قابلیت بالای تاثیرگذاری بر روی جوامع اروپایی در قالب یک انقلاب خاموش یا یک انقلاب نامرئی بودند. (Inglehart, 1977) به همان ترتیبی که انقلاب‌های اجتماعی و اقتصادی قرن نوزدهم میلادی، به اعتقاد لیپست و روکان اثرات تعیین‌کننده‌ای بر روی شکل‌گیری سیستم‌های سیاسی غربی داشتند، (Lipset & Rokkan, 1967) انقلاب صنعتی سوم^(۱۱) در نیمه دوم قرن بیستم میلادی نیز باعث ایجاد تغییرات گسترده‌ای در ارزش‌ها و رفتارهای شهروندان غربی و کردارهای سیاسی آنها بوده است. به هر حال، این تحولات که برخی دیگر از آن با عنوان انقلاب ارتباطات نام می‌برند، به سرعت در حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی پیشرفت کرده و در فرایند تولید تاثیرگذار می‌باشد. در واقع، می‌توانیم بگوییم که با پشت‌سر گذاشتن دوران سازندگی متعاقب جنگ جهانی دوم، در اروپای غربی شاهد گسترش جامعه مدنی، رشد سریع اقتصادی، تعمیم خدمات اجتماعی به اقشار مختلف جامعه و در نتیجه افزایش رفاه اجتماعی و سرانجام افزایش جمعیت هستیم

که محصول انقلاب صنعتی سوم یا پسا صنعتی است. حتی اندیشمندان اروپایی به این دوران لقب سی سال با شکوه نیز داده‌اند که به مدت سه دهه از فردای جنگ عالم‌گیر، شاهد رونق اجتماعی و اقتصادی در اروپا می‌باشیم که اوج آن دهه ۱۹۷۰ میلادی است. (Fourastié, 1979)

در واقع، در انقلاب صنعتی سوم شاهد سلطه فزاینده صنعت به مفهوم گسترده آن بر روی مجموعه فعالیت‌های اقتصادی در اروپا هستیم. با افزایش تولیدات صنعتی، صنعت به منزله موتور محرک برای هرگونه توسعه و رشد است.^(۱۲) از این مقطع است که جوامع اروپای غربی نیز مانند جامعه امریکایی عنوان جامعه مصرفی را به خود می‌گیرند. تامین نیازهای اولیه زندگی و افزایش رفاهیات همراه با تفکرات و اندیشه‌های برخاسته از مدرنیته و نوگرایی در جریان انقلاب خاموش، تبعاتی بر روی زندگی اجتماعی اروپایی‌ها داشته و باعث بروز رفتارهای جدید و نوظهوری می‌شود. در واقع، زیرسؤال بردن تدریجی سودمندی‌های توسعه و رشد اجتماعی و اقتصادی، در قالب جنبش‌های اعتراض‌آمیزی در اروپای غربی بروز پیدا می‌کند. پیوند خوردن فزاینده حیات سیاسی جوامع اروپایی با تحولات نظام بین‌الملل حاکم یا آنچه که از آن با عنوان جبر سیستمیک یعنی حضور سنگینی‌بخش نظام بین‌الملل دوقطبی (سطح ماکرو)، بر روی سیاست‌های بازیگران دولتی (سطح میکرو) نام می‌برند، به همراه جریان آزاد ارتباطات و اطلاعات در قالب انقلاب انفورماتیک^(۱۳) در سیاست‌پذیری جوامع و آگاهی‌پذیری سیاسی شهروندان، تاثیرات بزرگی داشته و دست‌آوردهای جدیدی را به دنبال دارد.

جنگ سرد میان دو ابرقدرت، موازنه وحشت براساس رقابت اتمی، جنبش‌های ضداستعماری، رواج اندیشه‌های چپ‌گرایانه و ضدامپریالیستی در سرتاسر جهان، بحران موشکی کوبا و سرانجام جنگ ویتنام و فجایع آن، بر روی جوامع اروپایی به‌ویژه نسل جوان تاثیرات قابل توجهی را برجای می‌گذارد. در واکنش به موارد مذکور، شاهد بروز جریان‌های اعتراض‌آمیزی هستیم که با شعارهای آزادی‌خواهی مطلق، هرگونه مکانیسم اقتدارگرایانه، محافظه‌کارانه و حتی ملی‌گرایانه (حاکمیت ملی و مرزهای سرزمینی) را زیر سؤال می‌برد. جنبش‌های دانشجویی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ اروپا، بیشتر از آن‌که رنگ و لعابی چپ‌گرایانه داشته باشد، از ماهیتی

آزادی‌گرایانه برخوردار است که حوزه آن، از آزادی‌های سیاسی و اجتماعی به آزادی‌های فردی، خانوادگی و حتی اخلاقی نیز بازمی‌گردد. با شکستن بسیاری از تابوهای حاکم بر جوامع و زیر سؤال بردن ازدواج و خانواده، شاهد رواج بی‌بندوباری جنسی، نودیسیم^۱، هم‌جنس‌گرایی، آزادی سقط جنین، هیپی‌گری و غیره هستیم. همچنین با شخصی شدن فزاینده روابط اجتماعی، فردگرایی^۲ به اوج خود رسیده و مبحث صیانت از حقوق فرد در مقابل جمع، در اولویت کامل قرار می‌گیرد.

به تدریج، امواج انقلاب خاموش از گرایش‌های آزادی‌گرایانه به حوزه تساوی‌خواهی تسری پیدا کرده^(۱۴) و براساس تقاضاهای برابری‌طلبانه، خواستار شناسایی هرچه بیشتر حقوق اقلیت‌های اجتماعی، فرهنگی و حتی قومی در جوامع غربی می‌شود؛ امری که حاکمیت دولت‌های ملی را به واسطه زیرسؤال بردن جدایی‌ها و تفکیک صلاحیت‌های سرزمینی و نژادی براساس استقرار مرزها در اروپا به چالش می‌کشد. مبحثی که در فرایند همگرایی دولت‌های اروپایی و ساخت اتحادیه اروپا نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. با به چالش کشیدن مرزهای بین‌دولتی، اندیشه‌ها و مطالبات فرامرزی جدیدی براساس حفاظت از محیط‌زیست و توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر به منظور عدم تخریب طبیعت رواج پیدا می‌کند که زمینه‌ساز شکل‌گیری احزاب اکولوژیک یا سبز با مرام‌نامه‌ای یکسان - اما اساس‌نامه‌های متفاوت - در اروپای غربی شده است. از این پس شاهد هستیم که احزاب اکولوژیک به‌عنوان یک گرایش سیاسی فعال و مستقل در اروپا اعلام ظهور می‌کنند.^(۱۵) تمام مسائلی که توضیح دادیم، در مجموع به پیدایش و رشد نوعی گرایش آزادی‌گرایانه^۳ در ابعاد و اشکال مختلف در جوامع اروپایی منجر می‌شود که در تقابل با دینامیسم اقتدارگرایانه^۴ که در واکنش به آن شکل می‌گیرد، شکاف فعال سیاسی و جدیدی را پدید آورده که باعث ایجاد رقابت‌ها و صف‌بندی‌های نوینی در اروپای غربی

-
1. Nudism
 2. Individualism
 3. Tendence Libertaire
 4. Dynamique Autoritaire

می‌شود. (Meny & surel, 2009: 60)

در واقع، مطالعات جامعه‌شناختی جدیدتر نشان می‌دهد که از دهه ۱۹۸۰، به تدریج در اروپای غربی شاهد شکل‌گیری جریان‌های نوینی هستیم که واکنشی در مقابل انقلاب خاموش دهه‌های گذشته است، که برخی از محققان از آن با عنوان ضدانقلاب خاموش نام می‌برند. (Ignazi, 1992: 3-34) در این دوره جدید، شاهد رشد مجدد اندیشه‌های کنسرواتیستی، ناسیونالیستی و حتی مذهبی هستیم. در حقیقت، در تقابل با "گرایش آزادی‌گری" که قائل به آزادی‌های بی‌حد و حصر در حوزه‌های مختلف است و حتی مفهوم دولت - ملی را نیز زیرسئوال می‌برد، برخی از گروه‌های اجتماعی عکس‌العمل نشان داده و با تشکیل جریان‌های سیاسی بر حول محور محافظه‌کاری و ملی‌گرایی به سازمان‌ها و احزاب سیاسی جدیدی در اروپا شکل می‌دهند. به‌همین ترتیب، در مواجهه با آزادی‌های اخلاقی و جنسی و زیرسئوال بردن مباحث بنیادین مانند خانواده و ازدواج، بسیاری از مردم وابسته به طبقات اجتماعی متوسط و شهری، به بازشناسی مجدد مذهب و بازگویی دوباره به ارزش‌های اصیل اخلاقی و خانوادگی روی می‌آورند.^(۱۶)

بدین ترتیب، پایگاه‌های اجتماعی شکل‌گیری گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب سیاسی جدیدی در اروپای غربی مهیا می‌شود. این احزاب با عنوان ژنریک ناسیونال - پوپولیسیم، ملی‌گرا، محافظه‌کار افراطی و حتی راست افراطی - البته بدون آن‌که بتوان آنها را به‌طور کامل در جناح راست در تقابل سنتی چپ و راست قرار دهیم - شکل می‌گیرند. (Betz, 2004) احزاب جدید محصول نوعی جریان واکنشی موسوم به دینامیسم اقتدارگر هستند که در مقابل گرایش آزادی‌گر دهه‌های گذشته ظهور می‌یابد. در بعد بین‌المللی نیز پایان جنگ سرد میان دو ابرقدرت - فروپاشی نظام بین‌الملل دوقطبی و جبر سیستم‌تیک ناشی از آن، تجزیه اتحاد جماهیر شوروی و پایان بلوک شرق و در نتیجه شکاف در بلوک غرب - به تقابل سنتی احزاب چپ سوسیالیستی و راست سرمایه‌داری جلوه جدیدی می‌دهد.^(۱۷) بدین ترتیب، تقابل و صف‌بندی میان دو گرایش سنتی و رقیب در قالب شکاف سیاسی نهادینه شده چپ و راست در اروپا، دچار تحول شده و شاهد شکل‌گیری تقسیمات و رقابت‌های تازه‌ای حول شکاف‌های جدیدی هستیم که به رفتارهای سیاسی و رقابت‌های

انتخاباتی شکل می‌دهند. تضاد و تقابل میان دو جریان گرایش آزادی‌گر و دینامیسم اقتدارگر، همراه با ایدئولوژی‌ها و پایگاه‌های اجتماعی وابسته به آنها به‌منزله دو منتهی‌الیه شکاف فعالی بوده که در کنار شکاف چپ و راست سنتی، از این پس بر روی تعاملات و بازی‌های سیاسی در اروپا تاثیرگذار است. (Kitschelt, 1997: 131-)

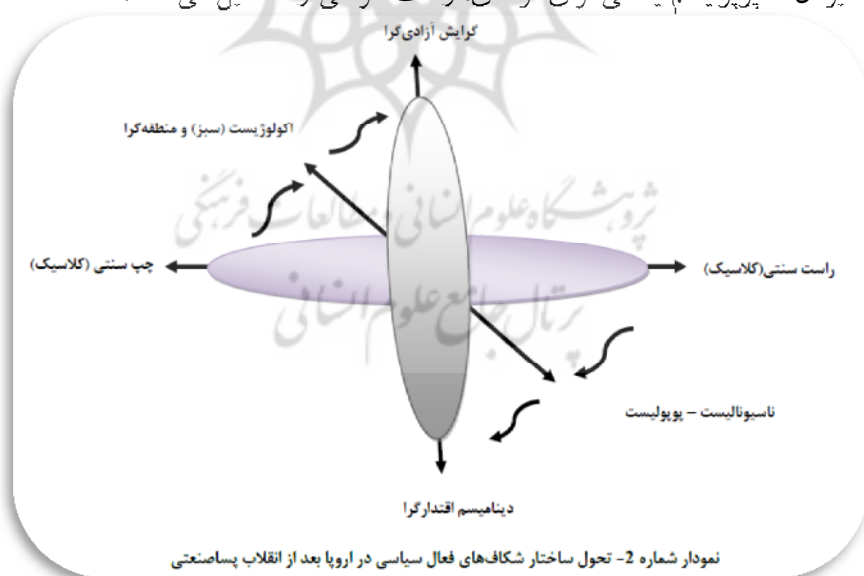
(150)

در واقع، شکاف سیاسی جدید به شکاف سنتی چپ و راست هویتی نوین بخشیده، به قسمی که در دهه پایانی قرن بیستم میلادی، شاهد ایجاد ائتلاف‌های کثرت‌گرا به‌منظور تشکیل حکومت‌های اروپایی هستیم. کابینه‌های ائتلافی اروپایی همگی محصول تلاقی و تلفیق دو شکاف سنتی (چپ - راست) و جدید (گرایش آزادی‌گر - دینامیسم اقتدارگر) هستند. اگر احزاب ناسیونال پوپولیستی، ملی‌گرا و راست افراطی و جریانات و گروه‌های منبعث از دینامیسم اقتدارگر با احزاب راست سنتی ائتلاف می‌کنند، جریانات لیبرال، گروه‌های محیط زیست (سبز) و چپ افراطی، به همراه اقلیت‌های اجتماعی و قومی نیز جذب جناح چپ کلاسیک می‌شوند. در نتیجه، تا قبل از پیدایش شکاف سیاسی جدیدتری در اوایل قرن بیست و یکم میلادی براساس تقابل میان طرفداران و مخالفان اتحادیه اروپا، خطوط جدایی تثبیت شده‌ای که به ساختار شکاف‌های فعال سیاسی در اکثر جوامع اروپای غربی در قرن گذشته شکل می‌دادند، عبارت بودند از:

- از یک طرف باقی‌مانده شکاف‌های سنتی مربوط به دوران‌های گذشته که در قالب نوعی تقابل کلاسیک میان چپ و راست تجلی یافته، کماکان موجودیت داشته و بر روی رفتارهای سیاسی شهروندان اروپایی تاثیرگذار است. ریشه تاریخی این شکاف‌ها کم‌وبیش به همان شکاف‌های قدیمی طبقاتی و مذهبی و ایدئولوژی‌های منبعث از آنها بازمی‌گردد.

- از طرف دیگر، شکاف‌های جدیدی که دست‌آورد رویارویی میان انقلاب و ضدانقلاب خاموش است، که از فردای جنگ جهانی دوم به‌تدریج جوامع اروپای غربی را تحت تاثیر خود قرار داده‌است. این موضوع باعث ایجاد تقابل و تضاد میان گرایشات آزادی‌گر و جریانات و احزاب وابسته به آن با دینامیسم اقتدارگر و گروه‌ها و سازمان‌های مرتبط با آن می‌شود.

بدین ترتیب، ساختارهای گوناگون شکاف‌های سیاسی اروپایی، در حوزه‌های حدواسط میان دو خط انشقاق پولاریزه شده فوق‌الذکر قرار می‌گیرد. موضوعی که دلالت بر جابه‌جایی محورهای تقابلات و تعارضات سیاسی و اجتماعی در جوامع اروپایی دارد. از تحولات مذکور می‌توان نتیجه‌گیری کرد که گرایش‌ها و جریانات سیاسی سنتی و کلاسیک اروپایی، پیوسته در حال تغییر و تبدیل است. بر این اساس، گرایش‌های چپ هرچه بیشتر آزادی‌گر شده، در حالی که جریان‌های راست، میل به اقتدارگری بیشتری دارند. در پاسخ به قطبی شدن ساختارهای جدید شکاف‌های سیاسی، درمی‌یابیم که احزاب سنتی چپ و راست اروپایی، از جهات مختلف به یکدیگر نزدیک‌تر شده و به سمت مرکزیت خط انشقاق سنتی سیر می‌کنند. بر این اساس، شاهد تشابه فزاینده برنامه‌های کاری احزاب دولتی چپ و راست حاکم در اروپا، تمایل آن به سمت مرکز و در نتیجه انشقاق احزاب کوچک میانه (مرکز‌گرا) از بطن آنها هستیم. در مقابل، گروه‌های طرفدار و احزاب سیاسی جدیدی که مظهر تضاد گرایش‌های آزادی‌گر و اقتدارگر می‌باشند، به سمت دو قطب شکاف سیاسی موجود رفته به قسمی که احزاب سبز و منطقه‌گرا به منتهی‌الیه چپ سیر کرده و احزاب ناسیونال – پوپولیسم یا ملی‌گرای توده‌ای، راست افراطی را تشکیل می‌دهند.



تحولات و تغییرات ناشی از شکاف‌های اجتماعی و سیاسی جدید را در اروپا پوشش دهد، اما هنوز به‌طور کامل رضایت‌بخش نبوده و انتقادهای بسیاری بدان وارد است. به‌ویژه آن‌که با گذر به هزاره سوم میلادی، به نظر می‌رسد که بسیاری از رفتارهای سیاسی و رقابت‌های انتخاباتی در اروپا با ساختارهای شکاف‌های سنتی و جدید اروپایی همخوانی نداشته و بسیاری از جریانات سیاسی و گروه‌های طرفدار در چهارچوب آن جای نمی‌گیرند. بسیاری از گروه‌بندی‌ها و تعارضات سیاسی اخیر، بر پایه ایدئولوژی‌های حامی، عمل و آگاهی سیاسی نوینی بوده که از طریق شکاف‌های شناخته شده موجود، قابل تجزیه و تحلیل نیستند. به‌عنوان مثال، رقابت‌ها و انتخابات سیاسی در سال‌های اخیر به‌ویژه انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۲ در فرانسه، بیان‌کننده خطوط انشقاق جدیدی و رای شکاف سنتی چپ و راست و تحولات آن است.^(۱۸) صحبت این است که تاثیرگذاری شکاف‌های جدید منبعت از تقابل دو گرایش آزادی‌گر و دینامیسم اقتدارگر، صرفاً باعث ایجاد تحولاتی در پولاریزاسیون (قطبی شدن) چپ و راست سنتی اروپا شده است؛ درحالی‌که تضادها، تعارضات و شکاف‌های نوینی در اروپا پدیدار شده که از اساس، شکاف سنتی چپ و راست اروپایی را زیر سؤال می‌برد. این کاستی‌ها و معایب باعث به چالش کشیده شدن روش‌های تفسیر و آنالیز صرفاً اجتماعی و جامعه‌شناختی برای تحلیل وقایع سیاسی می‌شود؛ زیرا که این‌گونه تفسیر اعتقاد دارند که رفتارها و کنش‌های سیاسی به‌طور کامل توسط ساختار و دینامیسم‌های اجتماعی - اقتصادی رقم خورده‌اند. در حالی‌که فاکتورهای کاملاً سیاسی نیز از اهمیت بسیاری برخوردار بوده و خود می‌توانند عوامل مستقلی برای شکل‌دهی به شکاف‌های فعال به حساب آیند. بنابراین، اگرچه احزاب سیاسی محصول شکاف‌های اجتماعی و سیاسی مختلف بوده، اما خود نیز قادر به ایجاد شکاف‌های جدید و یا خاموش ساختن (منجمد ساختن) شکاف‌های کهنه هستند. احزاب اروپایی که به‌مدت چند دهه نمایندگان شکاف سنتی چپ و راست و تقسیمات و جدایی‌های ناشی از آن بوده‌اند، با برخورداری از قابلیت‌هایی چون هماهنگی، وفاق و همبستگی قادر به پشت‌سر گذاشتن شکاف مذکور و ایجاد تضادها و تقابلات جدید براساس فاکتورهای سیاسی حاکم بر جوامع هستند. (Bartolini, 1997: 209)

بنابراین، در مواقعی شاهدیم که احزاب سنتی اروپایی، با کم‌رنگ‌سازی (اگر نگوئیم خاموش یا منجمدسازی) شکاف کلاسیک چپ و راست و با اتخاذ مواضع مشترک سیاسی، اقتصادی و اجتماعی میان خود، به مشارکت و همکاری برای مواجهه با خط انشقاق و شکاف‌های جدیدی که در اروپا در حال شکل‌گیری است، می‌پردازند. در واقع، شکاف سیاسی فعال و جدید اروپایی، تقابل میان طرفداران اتحادیه اروپا و مخالفان آن موسوم به یوروسپتیک‌ها است.

۵. یوروسپتیسیم^۱ عامل جدایی و همبستگی جدید

از دهه ۱۹۹۰ میلادی، هم‌زمان با پایان جنگ سرد و فروپاشی سیستم دوقطبی، یکی از مهم‌ترین مسائل قاره کهن، اعلان فاز نهایی همگرایی دولت‌های اروپایی در قالب نوعی ساختار کنفدراسیون است. به عبارت دیگر، دولت‌های اروپای غربی که پس از تاسیس بازار مشترک یا جامعه اقتصادی اروپا^۲ متعاقب پیمان رم در سال ۱۹۵۷، از نوعی همگرایی اقتصادی برخوردار شدند، به دنبال ایجاد همگرایی سیاسی و در مرحله بعدی فرهنگی با تشکیل اتحادیه اروپایی^۳ متعاقب پیمان ماستریخت در سال ۱۹۹۲، هستند. اگرچه همگرایی دولت‌های اروپایی طرفداران جدی و مصمم خود را داشته که اعتقاد راسخ به سعادت، رفاه، صلح و امنیت قاره کهن در پرتو وحدت آن داشتند، اما در مقابل کسانی نیز بودند که این موضوع را امری آرمانی دانسته زیرا که تبدیل منافع ملی متعارض به منافع ملی مشترک و سیاست‌های پراکنده به سیاستی واحد را غیرقابل وصول می‌دانستند. در واقع، اگر در ابتدای راه، آرمان‌های وحدت اروپا جذابیت زیادی داشته است، اما با انباشت مشکلات و اختلافات در طول مسیر، شک و تردید و بدگمانی‌های مخالفان این روند، به تدریج به صورت یک جریان فعال سیاسی تبلور می‌یابد.

در واقع شک‌گرایی و بدگمانی نسبت به روند وحدت اروپا که بدان یوروسپتیسیم می‌گویند، هم‌زمان با همگرایی اروپایی متولد شده و با گذشت زمان



1. Euroscepticism(e)

2. EEC: European Economic Community/Communauté Economique Européenne

3. EU : European Union / Union Européenne



گسترش می‌یابد. باید گفت که ایده همگرایی و وحدت اروپا مثل هر پدیده دیگری، مفهوم متضاد خود را هم ایجاد کرده است، بنابراین یوروفیل‌ها^۱ و یوروسپتیک‌ها^۲ با هم تولد یافته‌اند؛ اما رشد اولی سریع‌تر و رشد دیگری کندتر بوده است. اگرچه گسترش یوروسپتیسیم به صورت خزنده و بطئی بوده است و کسی در ابتدا آن را جدی نمی‌گرفت، اما با انعقاد معاهده ماستریخت، موجی از مخالفت با اتحادیه اروپایی به راه افتاد؛ به قسمی که برخی از دولت‌های اروپایی در ابتدا معاهده مذکور را تصویب نکرده یا آن‌که با اکثریت بسیار ضعیفی از طریق رفراندوم به تصویب رساندند.^(۱۹) پس از آن، در مرحله بعدی با ایجاد پول واحد اروپایی (یورو)، یوروسپتیسیم در مواجهه با بحران‌های پولی و اقتصادی در اتحادیه اروپا، از رشد قابل توجهی برخوردار شده و در سال‌های اخیر در کشورهای اروپایی، ضدیت و مخالفت آشکاری نسبت به موفقیت و حتی استمرار حیات سیاسی اتحادیه اروپایی ابراز می‌شود.

البته شک‌گرایی اروپایی در ابعاد و سطوح مختلف سیاسی وجود داشته و در تمامی مسائل مربوط به اتحادیه اروپایی و همگرایی در قاره کهن تجلی می‌یابد. میزان و شدت شک‌گرایی در کشورهای مختلف، متفاوت و در کشورهای اروپای شمالی قوی‌تر و پررنگ‌تر است. برخی از مصادیق عینی شک‌گرایی عبارتند از: عدم عضویت در اتحادیه اروپایی (نروژ و سوئیس)، عدم پذیرش اولیه معاهدات ماستریخت (دانمارک) و نیس (اتریش) و پذیرش با اکثریت ضعیف آن (سایر کشورهای عضو اتحادیه اروپایی)، عدم پذیرش معاهده شنگن (انگلستان) و پول واحد اروپایی (انگلستان و سوئد)، مردود دانستن رفراندوم برای تصویب طرح قانون اساسی اروپایی (فرانسه و هلند) و رد کردن معاهده لیسبون از طریق رفراندوم (ایرلند). علاوه بر آن، کاهش مشارکت و میزان پایین حضور شهروندان اروپایی در انتخابات مربوط به امور اروپایی در مقایسه با انتخابات‌های ملی، دلالت بر بی‌توجهی و بی‌علاقگی فزاینده اروپاییان نسبت به اتحادیه اروپایی و نهادهای وابسته به آن است.

-
1. Europhile/ Européiste
 2. Eurosceptic /Eurosceptique

بنابراین، یوروسپتیسیسم یک تفکر سیاسی است^(۲۰) که با گذشت زمان گسترش یافته و به تدریج در میان سیستم حزبی اروپایی نیز رسوخ می‌یابد. این ایده سیاسی بر مجموع شک و تردیدها و حتی انتقادات نسبت به کارآیی و موفقیت برنامه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اتحادیه اروپایی اطلاق می‌شود.^(۲۱) البته یوروسپتیسیسم یک بلوک منسجم و هماهنگ نبوده و در دولت‌های اروپایی با اشکال متفاوت و برنامه‌های مختلفی ظهور پیدا می‌کند. اما امروزه شک‌گرایی نسبت به اتحادیه اروپا در تمام ابعاد و سطوح سیاست کشورهای اروپایی قابل مشاهده است؛ از برنامه‌های احزاب سیاسی، سازمان‌های طرفدار و گروه‌های ذی‌نفع گرفته تا در رقابت‌های انتخاباتی و رفتارهای سیاسی نامزدها و شخصیت‌های دولتی و حکومتی، وفاداری یا بدگمانی به پروسه وحدت قاره کهن حضور دارد. بدین ترتیب، با نهادینه شدن دو مفهوم متضاد و دو تفکر متعارض درباره سرنوشت قاره کهن، شکاف سیاسی جدیدی در اروپا شکل گرفته که برخلاف شکاف‌های قبلی بر روی دینامیسم‌های اجتماعی و اقتصادی قرار نداشته، بلکه فاکتورهای سیاسی در پیدایش آن دخیل هستند. احزاب و گروه‌های سیاسی با موضع‌گیری له یا علیه روند اتحاد و همگرایی اروپایی، شکاف‌های سنتی را که خود محصول آن بوده‌اند، تحت‌الشعاع تعارض و رقابت جدیدی میان یوروفیل‌ها و یوروسپتیک‌ها قرار می‌دهند. به‌نظر می‌رسد که با کم‌رنگ شدن خطوط انشقاق و جدایی میان دو گرایش سنتی چپ و راست اروپایی، شکاف فعال جدیدی بر روی صحنه آمده و به تعاملات سیاسی در قاره کهن شکل می‌دهد. در واقع، بنا بر ادبیات پروفیسور کرمون «شکاف سنتی چپ - راست، امروزه توسط بنای اروپایی متزلزل شده است». (Quermonne, 2006: 252)

تضاد و اختلاف میان طرفداران و مخالفان اروپا نه تنها احزاب دولتی را تحت تاثیر خود قرار داده، بلکه به گرایش‌های سیاسی و خطوط فکری جدید در قاره کهن نیز شکل می‌دهد. حتی شکاف مذکور به داخل اتحادیه اروپا و نهادهای وابسته به آن نیز نفوذ پیدا کرده است. امروزه، در بطن پارلمان اروپا فراکسیون‌های فعال و شناخته شده یوروسپتیک وجود دارد که کرسی‌های قابل توجهی را نیز به دست

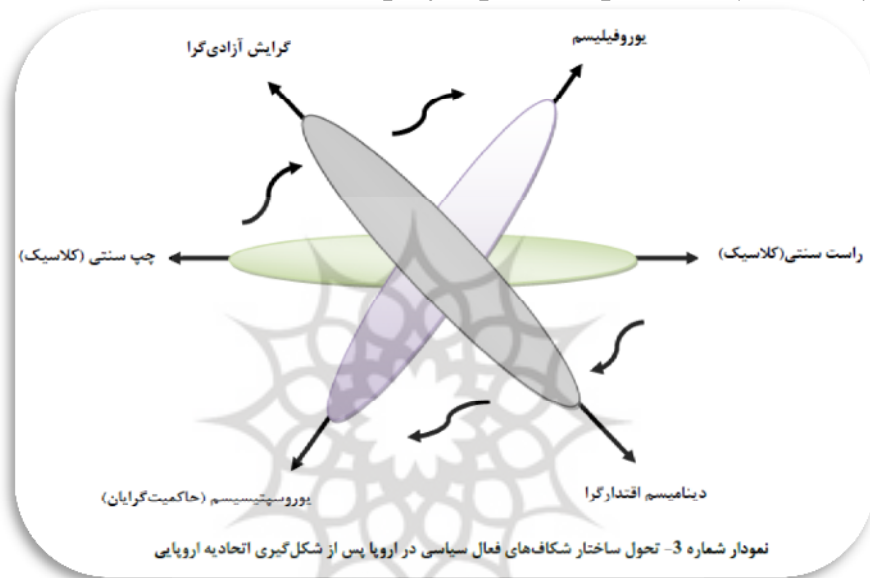


آورده‌اند، مانند اتحادیه دموکرات‌های مستقل اروپایی^۱ و یا اتحاد برای اروپای ملیت‌ها^۲. همچنین در سطح قاره اروپا نیز شاهد شکل‌گیری جریانات یوروسپتیکی هستیم که در کشورهای مختلف اروپایی با اشکال متفاوت و تحت عنوان احزاب و گروه‌های سیاسی گوناگون بروز پیدا می‌کند. یکی از مهم‌ترین آنها جنبش سیاسی لیبرتاس^۳ و دیگری احزاب موسوم به دموکرات‌های اتحادیه اروپایی^۴ است که در اکثر کشورهای اروپایی با اسامی و رویکردهای مختلف حضوری فعال دارند.^(۲۲) امروزه براساس شکاف سیاسی جدیدی که روزه‌روز فعال‌تر شده است، احزاب و شخصیت‌های سیاسی می‌بایست در جریان رقابت‌ها و انتخابات و سایر عمل‌های سیاسی، مواضع صریح و شفاف خود را در موافقت یا مخالفت با اتحادیه اروپا و نهادهای وابسته به آن اعلام نمایند.

در ورای شکاف سنتی چپ و راست اروپایی و دو‌گرایی آزادی‌گر و اقتدارگر، از این پس شاهد تأثیرات شکاف یوروسپتیسیسم بر روی ساختار و رفتار سیاسی جوامع اروپایی هستیم. در واقع، شک‌گرایان نسبت به روند وحدت اروپا، توانسته‌اند افراد و گروه‌های مختلف از دو‌گرایی چپ و راست را حول مفهوم جدید حاکمیت‌گرایی ملی^۵ به دور هم گردآورند. به‌طور کلی یوروسپتیک‌ها، به حاکمیت‌های ملی دولت‌های اروپایی احترام گذاشته و معتقدند اجرای دموکراسی واقعی تنها از این طریق امکان‌پذیر است. اینان اعتقاد دارند که روند همگرایی سیاست‌ها جای خود را باید به فرایند ملایم‌تری در قالب همکاری سیاسی میان دولت اروپایی بدهد. حاکمیت‌خواهان^۶ از دو جناح چپ و راست، همچنین اصول ثابت رقابت آزاد اقتصادی و جابه‌جایی سرمایه و در نهایت پول واحد اروپایی را زیرسؤال برده و قائل به پررنگ ساختن مرزها و تعرفه‌های گمرکی هستند. سرانجام آن‌که حاکمیت‌خواهان معتقدند که شکست‌های سیاسی و اقتصادی اتحادیه اروپایی،

1. Alliance of Independent Democrats in Europe, AIDE
2. Union pour l'Europe des Nations, UEN
3. Libertas
4. EU Democrats
5. Souveraineté – Nationale
6. Souverainiste

باعث استمرار سیطره قدرت هژمونی همچون ایالات متحده بر روی اروپا حتی در فردای جنگ سرد شده است. به هر حال، با توجه به بن‌بست‌های روزافزون پیش‌روی اتحادیه اروپایی به‌ویژه در حوزه‌های مالی و اقتصادی، روزبه‌روز بر قدرت یوروسپتسیسم در قاره کهن افزوده می‌شود و در نتیجه تقابل و تعارض میان طرفداران و مخالفان اتحادیه اروپا تبدیل به شکافی فعال و تاثیرگذار بر روی فرایندها و جریانات سیاسی و اجتماعی اروپا می‌شود.



نتیجه‌گیری

تغییر و تحولاتی که به‌طور پیوسته در جوامع و دولت‌های مردم‌سالار و حتی غیر آن به‌وقوع می‌پیوندد، باعث به‌وجود آمدن تقابلات و تعارضات اجتماعی جدیدی می‌شود که در نهایت می‌تواند به شکل‌گیری شکاف‌های فعال سیاسی بیانجامد. از آنجایی که رشد و پویایی جوامع بشری توقف‌ناپذیر است، بنابراین همواره بایست شاهد پیدایش شکاف‌های فعال و نوینی باشیم که جایگزین بسیاری از شکاف‌های پیشین که به پایان حیات سیاسی خود رسیده‌اند، می‌شود. به عبارت دیگر، هر اندازه جامعه‌ای توسعه‌یافته‌تر و الگوهای پلورالیستی در آن پررنگ‌تر باشد، از قابلیت بالاتری برای فعال‌سازی شکاف‌های نوین و خاموش‌سازی شکاف‌های سنتی

برخوردار است. عمل و آگاهی سیاسی، در نتیجه رفتارها و رقابت‌های انتخاباتی و در نهایت شکل‌گیری گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب سیاسی، ناشی از تحولات شکاف‌های اجتماعی و سیاسی است. به‌خوبی می‌دانیم که بررسی مستمر تغییر و تحولات شکاف‌های سیاسی با مبحث نظم و ثبات سیاسی در جوامع مدرن پیوند خورده است.

یکی از عمیق‌ترین و اثرگذارترین شکاف‌های اجتماعی - سیاسی اروپایی، تضادهای طبقاتی و مذهبی بوده‌است که با نهادینه شدن شکاف مذکور در قالب ایدئولوژی‌های رقیب و پیدایش نیروهای سیاسی وابسته به هریک از آنها، باعث به‌وجود آمدن دو گرایش عمده سیاسی و رقیب راست و چپ کلاسیک شده است. در واقع تقابل میان چپ و راست تا بدان حد بر حیات سیاسی اروپا سایه انداخته و بر جریانات و گرایش‌های سیاسی مختلف هویت ساختاری بخشیده که همواره سایر شکاف‌ها و حتی شکاف‌های نوین سیاسی نیز بر مبنای آن تعریف می‌شوند. اگرچه تاثیرگذاری شکاف‌های نوین سیاسی بر روی جوامع اروپایی باعث ایجاد تحولاتی در پولاریزاسیون (قطبی شدن) چپ و راست سنتی اروپایی شده است، علی‌رغم آن، احزاب و گروه‌های سیاسی جدید محصول شکاف‌های نوین، کماکان در طیف گسترده چپ و راست جای گرفته و بر دامنه آن می‌افزایند. بر این اساس، مجموعه‌ای از تحولات در دهه‌های آخر قرن بیستم میلادی همچون انقلاب پساصنعتی یا انقلاب ارتباطات، باعث ایجاد تغییرات گسترده‌ای در ارزش‌ها و رفتارهای شهروندان اروپایی و آگاهی‌ها و کردارهای سیاسی آنها شده و باعث به‌وجود آمدن تضاد و تقابل جدید میان گرایش آزادی‌گر جریانات و احزاب وابسته به آن با دینامیسم اقتدارگر و گروه‌ها و سازمان‌های مرتبط با آن شده است. موضوعی که دلالت بر جابه‌جایی محورهای تقابلات و تعارضات سیاسی و اجتماعی در جوامع اروپایی دارد. همچنین، از اوایل قرن بیست‌ویک میلادی، تعارضات و شکاف‌های نوینی در اروپا پدیدار شده که به تدریج شکاف سنتی چپ و راست اروپایی را زیر سؤال می‌برد. در واقع تقابل میان طرفداران اتحادیه اروپا و مخالفان آن باعث نهادینه شدن دو مفهوم متضاد و دو تفکر متعارض درباره سرنوشت قاره کهن و در نتیجه کم‌رنگ شدن خطوط انشقاق و جدایی میان شکاف

کلاسیک چپ و راست اروپایی شده است.

بدین ترتیب، گرایشات سیاسی جدید آزادی‌گر و اقتدارگر و یوروسپتیسیسم و یوروفیلیسم، باعث ایجاد تحولاتی اساسی در شکاف دوقطبی سنتی شده و از تاثیرگذاری مستقیم بر روی فرایندهای سیاسی و جریان‌ات اجتماعی اروپایی برخوردار هستند. در واقع، در جوامع کثرت‌گرای اروپایی گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب سیاسی اگرچه همگی براساس هویت و ماهیت شکاف‌های اجتماعی و سیاسی، سازمان سیاسی یافته‌اند، اما خود نیز قادر به ایجاد شکاف‌های جدید و یا خاموش ساختن شکاف‌های کهنه نیستند. گروه‌ها و احزاب همچنان که بیان‌گر تضادها و تقسیمات سیاسی هستند، درعین حال نیز ابزار وفاق و تجمع می‌باشند. از آنجایی که رفتارها و کنش‌های سیاسی همواره و به‌طور کامل توسط ساختار دینامیسم‌های اجتماعی و اقتصادی موجود در جامعه رقم نخورده‌اند، بنابراین امروزه فاکتورهای کاملاً سیاسی نیز از اهمیتی بالا برای شکل‌دهی به شکاف‌های فعال سیاسی برخوردار هستند. بنابراین فرایندهای رفتارهای نوظهور سیاسی، همواره قادر به پشت‌سر گذاشتن شکاف‌های قدیمی و ایجاد تقابلات و تضادهای جدید هستند. بر این اساس، جریان شکاف‌سازی، پروسه‌ای ادامه‌دار بوده و با گذشت زمان بایست انتظار پیدایش تعارضات و تضادهای جدیدی را داشت که به شکاف‌های نوین اروپایی شکل خواهند داد. *

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



یادداشت‌ها

۱. یکی از مکانیسم‌های جلوگیری از تمرکز قدرت در جوامع مردم‌سالار، توزیع افقی و عمودی آن است. توزیع افقی قدرت؛ همان تفکیک قوا بین سه قوه مقننه، قضاییه و مجریه به همراه ظرفیت‌های تنبیه مصادیق سوء استفاده از آن است. توزیع عمودی قدرت؛ همان تقسیم کار و وظایف میان مقامات مرکزی، منطقه‌ای و محلی در درون یک دولت است. (Sakwa & Stevens, 2000: 88).
۲. اصطلاح منجمد (freeze) برای اولین بار توسط لیپست و روکان در رابطه با خنثی و بی‌اثر نمودن عوارض شکاف‌های سیاسی در جوامع غربی به کار گرفته شد. ر.ک: (lipset & Rokkan, 1967).
۳. در مقاله «نظام اروپایی و شکاف‌های فعال سیاسی» شکاف‌های طبقاتی، مذهبی و اقلیمی به‌عنوان تأثیرگذارترین شکاف‌های اجتماعی - سیاسی اروپا مورد بررسی قرار گرفتند. عناوین هر یک عبارت بودند از: تضادهای طبقاتی و سیاست در اروپا، شکاف‌های مذهبی و رابطه میان دولت و کلیسا و سرزمین و سیاست در اروپا و شکاف‌های اقلیمی. (طباطبایی، ۱۳۸۳: ۱۵۱-۱۲۱).
۴. از لحاظ تاریخی، ریشه سیاسی شکاف‌های راست و چپ به موقعیت استقرار جغرافیایی طرفداران دو گرایش سیاسی متضاد در مجلس طبقاتی (مجلس ملی) در فردای انقلاب فرانسه بازمی‌گردد. در تابستان ۱۷۸۹، هنگامی که درباره اقتدار پادشاه در مقابل مصوبات مجلس برای درج در قانون اساسی فرانسه بحث می‌شد، نمایندگان طرفدار حق وتوی پادشاه (اکثرأ اشراف و روحانیون)، در سمت راست رئیس مجلس و مخالفان وتو (اکثرأ از طبقه سوم) در سمت چپ وی استقرار یافته بودند. از این تاریخ، به تدریج واژگان راست و چپ و تقابل و تعارض ایدئولوژیک میان آن دو وارد ادبیات سیاسی جهان می‌شود. ر. ک: (Hatzfeld, 2007).
۵. به‌طور کلی مختصات بارز راست در نظم، امنیت، سنت، ارزش و شایستگی خلاصه شده، درحالی‌که ویژگی‌های کلی چپ در مفاهیمی مانند تساوی، همبستگی، ترقی، نقد و نافرمانی جای می‌گیرد.
۶. در این دوران، کمونیست‌ها از سوسیالیست‌ها با عنوان‌هایی همچون سوسیال - فاشیست نام می‌بردند؛ در مقابل، گی موله، نخست‌وزیر سوسیالیست فرانسه، معتقد بود که کمونیست‌ها در طیف چپ جای نمی‌گیرند، بلکه در (اردوگاه) شرق قرار دارند!

۷. از آنجایی که غالب احزاب میانه زائده‌های احزاب دست راستی می‌باشند، آراء انتخاباتی آنها در هنگام ائتلافات سیاسی بیشتر برای طیف راست است. اما در مواردی احزاب سانتریسم با جناح چپ ائتلاف کرده و باعث به قدرت رسیدن آن می‌شوند. در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه در سال ۲۰۱۲، فرانسوا بایرو Francois Bayrou، نامزد ریاست جمهوری از احزاب میانه که ۸٪ آرای فرانسویان را به دست آورده بود، از طرفداران خود می‌خواهد که در دور دوم، آرای خود را برای فرانسوا اولاند François Hollande، کاندیدای سوسیالیست و نه برای نیکولا سارکوزی Nicolas Sarkozy، کاندیدای راست بریزند.

۸. اگر تا مدت‌ها در انگلستان تضاد طبقاتی تاثیرگذارترین شکاف سیاسی بوده است، (Finer, 1970: 142) اما از فردای جنگ جهانی دوم تحت‌الشعاع شکاف‌های جدیدی قرار گرفته و به تدریج از اهمیت آن کاسته می‌شود. (Beer, 1974: 82) درحقیقت، از هنگامی که انتخاب‌کنندگان انگلیسی تحت تاثیر شکاف‌های جدیدی مانند جریانات ناسیونالیستی در اسکاتلند و ولز قرار گرفتند و با تحولات بنیادین اقتصادی شاهد کاهش تناسب طبقه کارگری و تحلیل پایگاه‌های آن بودند، در نتیجه آرای انتخاباتی وابسته به طبقات اجتماعی به‌طور چشمگیری کاهش یافته است.

۹. حزب سوسیال دموکرات آلمان (SPD - Sozialdemokratische Partei Deutschlands)، از فردای کنفرانس بد-گودسبرگ (Bad- godesberg) در سال ۱۹۵۹، با ارائه برنامه‌ای جدید، دیگر خود را حزب طبقه کارگران آلمان ندانسته، بلکه به‌عنوان حزبی فراگیر سعی در جذب اقشار مختلف مردم کرده‌است. در فرانسه حزب سوسیالیست (PS -Parti socialiste)، متعاقب کنگره اپینه (Epinay) در سال ۱۹۷۲، به‌طور رسمی وابستگی به طبقه‌ای خاص را مردود اعلام می‌کند. حتی حزب کمونیست ایتالیا که مدت‌ها نماد شکاف طبقاتی در این کشور بوده است، پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی، با عنوان جدید حزب دموکراتیک چپ (PDS: Partito Democratico della Sinistra)، با ماهیتی بین طبقاتی، ظهوری جدید می‌یابد.

۱۰. نکته حایز اهمیت در مطالعه جایگاه مذهب در اروپای غربی این است که علی‌رغم زوال اعمال و مناسک مذهبی، نقش و نفوذ مذهب هنوز باقی است. به قسمی که به‌نظر می‌رسد که ارزش‌های مرتبط با مذهب همچنان در جهت‌دهی افکار و اعمال فردی و اجتماعی اروپائیان نقش دارد (طباطبایی، ۱۳۸۳: ۱۳۳).

۱۱. در واقع انقلابات صنعتی اول (نیمه قرن ۱۸) و دوم (نیمه دوم قرن ۱۹)، باعث گذر از رژیم تولید فئودالی - کشاورزی به سیستم تولید سرمایه‌داری - صنعتی می‌شود. بدین ترتیب، تولیدات صنعتی با لحاظ (Produit Intérieur Brut: Gross Domestic Product)، نسبت به تولیدات کشاورزی پیشی می‌گیرد. متعاقب انقلاب صنعتی سوم (نیمه دوم قرن ۲۰)، سیطره بخش صنعت بر روی کل فعالیت‌های تولیدی بیش از ۵۰ درصد است. بدین ترتیب، از این پس صنعت

به‌عنوان موتور (بخش محرک) توسعه و رشد به حساب می‌آید. ر.ک: Bezback, (2005).

12. [http://www. Alternatives.Économiques.com](http://www.Alternatives.Économiques.com), Mai 1995.

۱۳. جریان آزاد ارتباطات و اطلاعات که در قالب انقلاب انفورماتیک شناخته می‌شود، در سال‌های دهه ۱۹۷۰ میلادی شکل گرفت. انقلاب انفورماتیک با ابداع اینترنت "Arpanet" در وزارت دفاع آمریکا در سال ۱۹۶۹، مایکروپروسسوس (Intel) و رایانه اداری (Apple) در سال ۱۹۷۱ آغاز می‌شود و سپس شاهد تسری سریع آن در تمام حوزه‌های زندگی بشری هستیم.

۱۴. یکی از مصادیق تساوی‌خواهی انقلاب خاموش، تغییر در جایگاه اجتماعی زنان متعاقب نهضت‌های فمینیستی و افزایش نسبی برابری حقوقی و حقیقی مردان و زنان در اروپای غربی است. بر این اساس، شاهد ورود زنان به بازار کار به صورت انبوه هستیم. در طول چهل سال، (۱۹۶۲ تا ۲۰۰۴)، میزان اشتغال زنان از ۴۲٪ به ۸۲٪ یعنی به میزان دو برابر افزایش یافته است. اما علی‌رغم آن، دیوار مستحکم میان مشاغل زنانه و مردانه در فعالیت‌های کاری دو جنس مخالف، کماکان پابرجا است. ۸۰ درصد کارهای مربوط به امور خانوادگی و دوسوم مشاغل تربیتی، هنوز برعهده خانم‌ها است.

۱۵. در تقابل با روش‌های توسعه و رشد صنعتی اروپا در فردای جنگ جهانی دوم، نهضت‌های اکولوژیک با بنیادها و سازمان‌های مختلف به افشاگری و بیان ضرر و زیان‌های آن در صیانت از طبیعت می‌پردازند. به تدریج، از دهه ۱۹۷۰، شاهد ظهور مباحث و جریانات اکولوژی بر روی صحنه سیاسی هستیم که به شکل‌گیری احزاب سبز با ایدئولوژی اکولوژی سیاسی می‌انجامد. برای اولین بار سبزه‌ها در جمهوری فدرال آلمان (آلمان غربی)، از تشکیلات سیاسی برخوردار می‌شوند. از دهه ۷۰ شکل‌گیری احزاب سبز و اکولوژیک در اروپای غربی گسترش می‌یابد و با به دست آوردن کرسی‌هایی در مجالس ملی و اروپایی، قادر به انتقال پیام‌های محیط زیستی و تاثیرگذاری بر روی سیاست‌های عمومی در اروپا می‌شوند. ر.ک: (Sainteny, 2000).

۱۶. ژان گیتون فیلسوف بزرگ فرانسوی معتقد است که علی‌رغم مناسک‌زدایی مذهبی در قرن بیستم میلادی، از اواخر این قرن مذهب باوری در اروپا در حال افزایش است (طباطبایی، ۱۳۸۳: ۱۳۴).

۱۷. نقطه عطف دگرگونی و تحول چپ و راست سنتی اروپایی و تقابل یا همکاری آن در مسائل بین‌المللی، به دو جنگ ایالات متحده علیه عراق بازمی‌گردد. در جنگ سال ۱۹۹۱، فرانسه تحت حاکمیت چپ سوسیالیستی (فرانسوا میتران)، با آلمان تحت اداره راست محافظه‌کار (هلموت کهل)، ائتلاف اروپای مشارکت‌کننده در جنگ علیه عراق را تشکیل می‌دهد. اما در جنگ سال ۲۰۰۳، این بار فرانسه دست‌راستی (ژاک شیراک)، با آلمان تحت حاکمیت سوسیالیست‌ها (گرهارد شرودر)، مجدداً هم‌پیمان شده و از همراهی ایالات متحده در این جنگ علیه عراق استنکاف

می‌ورزند.

۱۸. انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۲ فرانسه، به منزله شوکی برای این کشور و اروپا بوده است. این انتخابات برای اولین بار شکاف سنتی چپ و راست اروپایی را زیر سؤال برد. در دور اول انتخابات، برخلاف روال جاری، دو نامزد محصول رقابت چپ و راست حائز اکثریت نسبی برای دور دوم نشده، بلکه نامزد ناسیونال - پوپولیست فرانسه که محصول دینامیسم اقتدارگر این کشور است، با تأکید بر شعارهای مخالفت‌آمیز با اتحادیه اروپا به دور دوم راه یافت. در واقع برای اولین بار ژان ماری لوپن (Jean-Marie Le Pen) از حزب جبهه ملی (FN- Front national)، از لیونل ژوسپین (Lionel Jospin) کاندیدای سوسیالیست‌ها (PS- Partiste socialiste) پیشی گرفته تا در مرحله بعدی با ژاک شیراک (Jacques René Chirac) دست راستی (RPR-Rassemblement pour la republic) رقابت کند. به اعتقاد کارشناسان سیاسی، رمز موفقیت کاندیدای حاکمیت‌خواه فرانسوی نه تکرار شعارهای سابق جبهه ملی (خارجی‌ستیزی و مخالفت با مهاجرت خارجی‌ان)، بلکه شک‌گرایی و بدبینی به وحدت اروپا بوده است. در دور دوم، پیروزی شیراک محصول اتحاد میان شکاف راست و چپ پیرامون طرفداری از اتحادیه اروپا در مقابل نامزد یوروسپتیک بوده است. بدین ترتیب به نظر می‌رسد که خطوط انشقاق جدیدی در اروپا در تقابل و تعارض میان طرفداران و مخالفان اتحادیه اروپایی شکل گرفته است (Miguët, 2002: 207-220).

۱۹. در ۲ ژوئن ۱۹۹۲، در اولین رفراندوم برگزار شده برای تصویب معاهده ماستریخت، اکثر مردم دانمارک آن را رد کردند. پس از وعده‌های بسیار، در سال بعد، دانمارکی‌ها با اکثریت ضعیفی آن را تصویب و به اتحادیه اروپایی پیوستند. اکثریت ضعیف و حتی بسیار ضعیف برای تصویب معاهده مذکور و عضویت در اتحادیه اروپایی، رویه حاکم بر کلیه دولت‌های عضو جامعه اقتصادی اروپا بوده است. به‌عنوان مثال در فرانسه که یکی از موتورهای محرک تشکیل اتحادیه اروپایی بوده است، فرانسویان در ۲۰ سپتامبر ۱۹۹۳، تنها با اکثریت ۵۱/۰۵٪ به معاهده ماستریخت آری گفتند.

۲۰. یوروسپتیسیم از ترکیب دو واژه Euro به‌اضافه Scepticism(e) است که اولی مخفف اروپا و دومی به‌معنای شک‌گرایی و بدگمانی است. اصطلاح یوروسپتیسیم یا شک‌گرایی اروپایی، در ابتدا ریشه در ادبیات سیاسی انگلستان داشته سپس به سایر دولت‌های اروپایی تسری می‌یابد. در کل تردیدگرایی و بدبینی نسبت به روند وحدت اتحادیه اروپایی شامل تمامی مخالفت‌ها و تضادهای آشکار و نهانی است که توسط افکار عمومی و احزاب سیاسی ابراز می‌شود.

21. [http:// www. Wikipédia.org/ Euroscepticisme.](http://www.Wikipédia.org/Euroscepticisme)

22. [http:// www.Wikipédia.org/ Euroscepticisme en Union europeenne.](http://www.Wikipédia.org/Euroscepticisme en Union europeenne)

منابع

الف - فارسی

- بشیریه، حسین. ۱۳۸۱. جامعه‌شناسی سیاسی، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، چاپ هشتم، تهران: نشر نی.
- طباطبایی، سیدمحمد. بهار و تابستان ۱۳۸۳. نظام اروپایی و شکاف‌های فعال سیاسی، فصل‌نامه پژوهش حقوق و سیاست، سال ششم، شماره دهم.

ب - انگلیسی

- Bartolini, Stefano. 1997. **Notes for a Research Project on the Relations between Communist and Socialist Parties in Italy and France**, 1 edition.
- Finer, Samuel E. 1970. **Comparative Government: An Introduction to the Study of Politics**.
- Ignazi, Piero. 1992. "The Silent Counter-Revolution: Hypotheses on the Emergence of Extreme Right-Wing Parties in Europe", in **European Journal of Political Research**, Vol. 22, No. 1.
- Inglehart, Ronald. 1977. **The Silent Revolution: Changing Values and Political Styles among Western Public**, Princeton: Princeton University Press.
- Kitschelt, Herbert P. 1997. **European Party Systems: Continuity and Change**, London: Macmillan Press.
- Lipset, Seymour Martin and Stein Rokkan. 1967. **Party Systems and Voter Alignments**, New York: Free Press.
- Miguet, Arnauld. 2002. **The French Elections of 2002: After the Earthquake, the Deluge**, West European Politics, vol.25 (No.4), London: published by Frank Cass.
- Sakwa, Richard & Anne Stevens. 2000. **Contemporary Europe**, London: Palgrave Foundations.

Szczerbiak, Aleks. 2008. *Opposing Europe? The Comparative Party Politics of Euroscepticism*, Oxford: Oxford University Press.

ج - فرانسه

Betz, Hans-George. 2004. *La Droite Populiste en Europe, Extrême ou Démocrate?*, Paris: Autrement.

Bezbackh, Pierre. 2005. *Histoire De L'économie: Des Origines À La Mondialisation*, Paris: Larousse.

Fourastié, Jean. 1979. *Les Trente Glorieuses, ou la Révolution Invisible de 1946 à 1975*, Paris: Fayard.

Hatzfeld, Héléne. 2007. *Dictionnaire de la Gauche*, Paris: Larousse, 2007.

Lancelot, Alain. 1985. *L Orientation du Comportement Politique*, Paris: PUF.

Mény, Yves and Yves Surel. 2009. *Politique Comparée*, Paris: Montchrestien.

Quermonne, Jean-Louis. 2006. *Les Régimes Politiques Occidentaux*, Paris: Editions du Seuil.

Rémond, René. 2005. *Les Droites Aujourd'hui*, Paris: Aubier.

Sainteny, Georges. 2000. *Les Verts*, Paris: PUF.

Sur, Serge. 1983. *la Ve République et le Centrisme*, *Revue du Droit Public*, N°6.

Touchard, Jean. 1977. *La gauche en France*, Paris: Seuil.